

بابا شکر

بابا شکر را برایت مستقل و منتسب به حزب اتحادیه و جمعیتی نیست

پنجشنبه ۴ اسفند ماه ۱۳۲۲

(تک شماره هر ۳ ریال)

سال اول - شماره ۴۰ و چهارم



میرشد مشتقی بی توجه را آوردم تا دست بابا را بوسید و تو به کسب
بابا شکر بابا ای چکاره است؟ بهتره بره عنبه مطبوعات اوا بیوسه!
 (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰)

نور شماره
 نندگان
 تکمیل در
 میز سر
 سوچی
 بریده
 قه بازی
 همبازی
 نندازی
 ی نیکت
 د سا شو
 بیازی
 همبازی
 نندازی
 الشعرا
 شکر
 میشود
 ضا گنجه
 ب کوچک
 اداره دو
 ارده آزاد
 آکیبا با
 از اشرار



اونروز یکی از بچه ها قصه برام نقل کرد که منم میخام واسه شما تعریف کنم .

گفت : اون قدیما تو تبریز به اوستا قلی بود که کارش تعزیه گردونی و بحساب معین البکای تبریزیها بود .

اوستا قلی چن تار فیق داشت که با هم کار میکردن ، یکی شمر میشد یکی یزید میشد ، یکی نمیدونم چی چی میشد . مخلص کلوم ایناهروخت موقع مناسب گیر می آوردن فوری بساطشونو بهن میکردن و تعزیه خوننی را راه می انداختن .

یکروز هم میخواستن تو تکیه تبریز نمایش بدن که از قضا شمر بد لعاب سر به چیز جزوی کلاش با اوستا قلی رفت تو هم و دوبا شو کرد تو به کفش که من ببیدون نمیرم . مردم هم زن و مرد کیپ هم نشسته منتظرن که تعزیه شروع بشه .

هرچه اوستا قلی بیچاره قر بون صدقه شمر لامصب رفت که بلکه از خر شیطون بیاد پائین و بره میدون، نشد که نشد . آخر سر هم راهشو کشیدو رفت .

همینکه دیکه اوستا قلی از شمر ملعون پاک نا امید شد شروع کرد باین در و اون در زدن که بلکه به شمر دیکه گیر بیاره اما اونروز شمر شدن مثل رئیس اداره کل تلقینات شدن امروز ننگ وعار داشت و هیچکس زیر بار نمیرفت . میبایستی آدمای پوس کلفت حسابی که بیه همه چیز و بتنشون مالیدن گیر آورد که بره تو جلد شمر و خودشو پیش همه بسی قدر و قیمت کنه .

اوستا قلی بدبخت یخه هر که را چسبید و هر چه التماس کرد نشد . آخر سر به ارمنی مشروب فروش گیر آورد . ارمنیه راضی شد که به چیزی بگیره و به ساعتی ادای شمر در بیاره . بازم سر گاو تو خمره گر کیرد زیرا ارمنی گفت : « اوستا قلی واسه مان آهامیات ناداره ، آما من شعر خاندان بالاد نیستم » اوستا قلی هم جوابش داد که وارطان لازم نیس تو شعر بخونی ، همون لباس شمر رو بیوش و لب نهر وایس وهر وقت کسی او مدآب بیره بگو نمیدارم که نمیدارم . اما درست ملتفت باش که آب نبرن!

مختصر وارطان لباس و زره پوشید و کلاه خود و روسرش وارونه کرد و سیلارو تاب داد و شمشیرشو کشید و او مد وایساد دم نهر آب .

اما همینکه حضرت وارد میدون میشه و شرح حال و احوال یاران و کود کان خود شومیده و آخر سر با آواز حزین آب میخاد بیچاره ارمنی حالش منقلب میشه و دلش بحال یاران امام میسوزد آب در چشمهای قرمزش جم میشه و میگه :

« قربان! والله مان میخام بشما آب بدم آما این اوستا قلی پادار ساک صاحب گفته ناذار آب ببرن ! »

حالا درست نگاه کنین تو این مملکت هم هر بدبختی و بلاست از این اوستا قلیهاست که ماشاءالله ما عوض یکی، ده بیست تا داریم .

هر وقت این ملت بیچاره میخاد یک چکه آب خنک تو حلقش بریزه فوری به دونه وارطان خلق میکنن و میارن لب نهر سبز میکنن و نمیدارن که نمیدارن .

پیشنهاد «امر خیر»

خیلی خوش او مدی داش عبدالجون! آدَم وقتی میکنن مهمون خوب نیسش خیلی روش زیاد باشه وقتسی میشینه باس که زود پاشه عوض اینکه زودی بر گردی اونجا ها با کمال خون سردی یسه چاره‌های کرده بودی مکس (مکت) میفرستادی هی واسه ما عکس عکسات، تو روزنومه قشنگ شده بود دل من واسه ت خیلای تنگ شده بود تو که این جور دل من و بردی چی چی سوقات واسه من آوردی! شنیدم حالا خیلای داری فیس میتراشی روزی سه بار ریشت بت بگم کم بده واسه ما پز چه بری لندن، چه بری برلین همون داش عبدلی که پیش بودی واسه ما بیخودی نگیر خودت خیلای عرضه اگه داری حال یه زنی دس و پا کن این عیدی آخه تا کی میخای عزب باشی یه هفش بچه زودی پس بنداز چون وزیر زادن از همه پیشن چون شدن بچه هات مدیر کل خوش و خرم تو خونه لالا کن

سوری را بنداز با د لنگ و دلینگ
جا بکن مارام اون تو، «مای دارلینگ»

مهندس الشعرا

بود. اگه دهاتیا رو با چوب و چاق و شلاق مجبور برای دادن کردن تقصیر او ناچیه، لابد اوستا قلی اینطوری خواسته بود. بعضی هام میکن اینک با بارو مجلس راه ندادن باز دستور اوستا قلیها بود . مثلا خیال میکنین که اون سر تلقینات چی واسه خودش شخصیتی داره که از طرف خودش ورداره اعلامیه صادر کنه ! نه والله او نوچه کار باین کارا !

او فقط وارطان این تعزیه اس منتها مزاجش هم خیلی برای شمری مستعدمه . چشمتونو باز کنین برین استا قلیشو پیدا کنین . آخه جونم میگند : هر دیکسی را چمچه ای . او که چمچه این دیک نبود . اول برو فکر کن به بین کدوم اوستا قلی یا اوستاعلی اونو آورد نشوند اون بالا ، او نوخت هر چه او کرد تو از چشم اوستایش ببین . به دغه خیال هم نکنی که همه اوستا قلیها باید تو دستگاه حکومت کیا و بیا داشته باشن . واسم شونم وزیر و نمیدویم زمخت لشکر و لین حضور باشه ، نه والله بیشتر این اوستا قلیها ظاهرا نه سر بیازن نه ته چقدر و خودشونو بوش مردگی زده ان اما فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه ماشاءالله هر

(بقیه در صفحه ۳)

اگه ما میخائیم راس راسی دق دلی از این دزد ها و باچه ورمالیده ها در بیاریم باید اول بریم هر چه اوستا قلی است پیدا کنیم و سرشونو مثل مرغ بکنیم، اونوقت بریم سراغ دزدا و اونانی که به نظر ما باچه ورمالیده میان و یا اصلا لازم نیس سراغ اینا بریم چون وقتیکه اوستا قلی ها رفتن اینام خودشون ماسارو کیسه می کنن .

هر وقت این ملت جمع شد که چن تا و کیل حسابی انتخاب کنه و بکرسری خونه بفرسته فوراً اوستا قلیها چن تا وارطان تراشیدن و گفتن نمیداریم که نمیداریم . الا و بلا باید اونانی رو که ما میخائیم انتخاب کنین .

جان من اگه صندوق انتخابات دورو ورو کد خدا و برادر عوض میکنن چه تقصیر دارن اوستا قلی گفته اس .

آدم خوبه به خورده عقل داشته باشه بیخودی که نمیشه بخشدار و مقتش انتخاباتو دزدید، یا اینا خودشون قصداً قاچاق شده بودن و یا اینکه اوستا قلی گفته بود . اگه شهرتاریها سپورارو به زور آوردن جلو صندوق و باس اونا رأی انداختن تقصیر سپورا چیه اوستا قلی اینطوری گفته

بقیه از صفحه ۲

یکیشون مایه نه مران، سیورساتشونو راه میرن و زندگیا خیلای هم زور بزندن خونه بهشون میدن اما همینطور مقام و منصبو بخت مثل گدای سامره میکنن تو و هیچک بگی این دهنو بد تو بره شو کشید پیش مرشد میکنن زهر مختصر اینان علم میکنن . آ بو خوب دیدید خود سر تلقیناتچ نیس اینا کار مهتر حالا پس بذارین قصه بابا حق داش اونروزا بابا مام بیخیال رفتیم محتاجتر گیر تیا مرشد هم دست ن اونجا . انوقت هم و هی لفت و لعاب کردن هیچ فایده ای باسیه دل چر وانگهی :

محتسب است از چه جوابشو نوند حالا کسی از این امانزاده ای ؟ چرا برای به مرید که شاید باشه میخوای روزنومه چمچه کاری واسه این وزمون باید ناز تو که هس، تو هم عجب قاضی کن و از خرن حالامراعات میت چه توقع بیجاس روزنومه چی با از صورت بینورا نگان کن بخشش . او قانون طرف ملت و کار کن گریه کرده میداد دوروزی میدید هوای معر دار نمونده فور ملت زود باور و هاهم خودتونو بوسه بهم نزدیک تورا خدا با آخر برسونه و چن ماه پیش تو

درد دل باباشمل

بقیه از صفحه ۲

یکیشون مایه نه من شیرن اصلا معلوم نیس تو این ملک چکاره ان، سیورساتشونو از کجاراه میندازن. راس راس تو کوچه ها راه میرن و زندگیشونم از مالمن و تو صد بار روبراه تر است خیلی هم زور بزنی بکمک این و اون به کرسی شکسته تو کرسی خونه بهشون میدن .

اما همینطور که عرض کردم اینا بیشترشون تودستگاه حکومتی مقام ومنصبو بحساب زور ندانن اما رو دارن از زور بدتر . مثل گدای سامره و طلبکار ترک از دبرونی از سولاخ سرشونو میکنند تو و هیچکس حریف اینانیس امان از اون روزی که باینجا بگی این دهنو بد نخوندی و اونوقت میشه : بگدا گفتن خوش اومد تو بره شو کشید پیش اومد، دیکه خودشونو واسه ما لوس میکنند مرشد میکنند زهر مار میکنند !

مختصر اینان که هرروز واسه ما دیکتاتورای قد و نیم قد علم میکنند . آ بو گل آلود میکنند که خوب بتونن ماهی بگیرن خوب دیدید آنروزمن هرچه بهتون گفتم که این کار کار خود سر تلقیناتچی نیس او که رستم صولت و افندی پیزی بیش نیس اینا کار مهتر نسیم عیار است کار مرشد شه، باور نکردین حالا پس بذارین قصه اون بشنبه را واسه تون نقل کنم که بدوین بابا حق داش .

اونروزا بابا را دعوتش کرده بودن خونه یکی از دوستان. مام بیخیال رفتیم گفتیم حتم آتش ندری داره و تو این شهر از ما محتاجتر گیر نیابورده اس. اما همینکه وارد شدیم دیدیم شیخ مرشد هم دست نوجه اش آبرام خواجه رو گرفته و آوردس اونجا. اونوقت هم صحبت اون اعلامیه کذائی رو کشیدن تو کار و هی لفت و لعابش دادن و تفسیرش فرمودن. دیدم با ایناصحبت کردن هیچ فایده ای نداره :

باسیه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنین بر سنگ وانگهی :

محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان

از چه کنم مجابشان پخته یکی وخام دو !

جوابشونو ندادم و زدم بچاک . حالا کسی نیست که از این مرشد بیرسه آخه جانمن، تو از این امامزاده چه خبری دیده ای که دو دستی اونو چسبیده ای ؟ چرا برای خاطر یک دستمال قیصریه را آتش میزنی ؟ واسه به مرید که شاید پیش تو بیش از به ده شدونک قیمت داشته باشه میخواهی سر هرچه روزنومه نویسه مثل پنیر ببری ؟ آخه روزنومه چیها کدوم هیزم تر بتو فروخته ان ویا تو تا حالا چه کاری واسه این مردم بدبخت انجام داده ای که خیال می کنی زمین وزمون باید نازتورا بکشند، انصاف تمام دین نباشه اقلانصف دین که هس، توهم عجالتاهمین نصف تقدرا بچسب و کلاهو پیش خودت قاضی کن و ازخر شیطون بائین بیا. روزنومه چیها که نسبت بتو یکی تا حالا مراعات میکردن، احترام ریش بزی تورو نگه میداشتن، این چه توقع بیجاست که تو از روزنومه چیا داری ؟ آخه کدوم روزنومه چی با ایمن و وجدان میادواسه خاطر به بوسه جانانه از صورت بینورا برام خواجه یارو حق بداره و از تقصیرش بگذره .

نگا کن : ابرام خواجه که بیابابدی نکرده اس که بابا به بخشدش. او قانون و مشروطه مارو زیر پا گذاشتش بابا که از طرف ملت وکالت نداره که لبشو تو بذاره و کوتاه بیاد همین ولش کن گریه کرده هاست که مارو باین روز نشونده اس. هرکس میاد دوروزی میچابد والدورم و بولدورم راه میندازه و همینکه دید هوای معر که پسه و دو قدم بیشتر بیای میز محاکمه و یا چوبه دار نمونده فوراً توبه و استغفار میکنه و معذرت میخاد و این ملت زود باور و رحمدل هم زود میبخشدش مخصوصا وقتیکه شما هاهم خودتونو بینه ازین وسط ولب و لوچه اینارو واسه ماچ و بوسه بهم نزدیک کنین .

تورا خدا بذارین این ملت هم ولو برای نمونه به دعوا رو به آخر برسونه و به دق دلی از نوجه مستبدا در بیاره. مکه خودت چن ماه پیش تو کرسیخونه به قلم نه روی بودجه این اداره علیه

رئیس آمار

از قرار معلوم آقای مرشد مشتی در مقابل خدمات صادقانه آقای اصان لولو که در امر انتخابات فرمودند و فعلا هم با کتیرا سازشی ندارند ، در نظر گرفته اند بهر نحوی شده مشارالیه را بریاست اداره کل آمار برقرار فرمایند . باباشمل - انشاء الله مبارک است .

ماعلیه نکشیدی پس چرا امروز دابه مهر بو نتر از مادر شده ای و میخائی بهر اسمی شده این میت رو سر پانگهداری و واسه مامترسک سر خرمن و واسه دنیا اسباب مسخره درست کنی ؟ مکه غیر از اینه که امروز به نفر از دوستانت نونش باینجا حواله شده اس ؟ خوب آخر چه مانعی داره تو با اون زد و بندی که داری و دست هر بی سرو پائی رو بجائی بند میکنی، چرا نمیداری این میخ قمی رو از دیوار روزنومه چیها بکنی و تو اونوقت جای دیکه بکوبی ؟

والله ایناست که ایمنون انسونو بشما ها که خود تونو بیخودی واسه ما پیش کسوت قلمداد میکنین ، سست میکنه . مرده شوی اون کبابه مرشدی را که میکشین ببرد .

جان بابا ؛ بقول خودت بزار : این خاک بر سر را بفرستن جهنم دره دیگر ! والله تقصیر از شما اوستا قلبهاسست ، شما ها نمیدارین ما آدم بشم ، شما هی موشک میدویند و آخر سر هم لنگ میندازین . بدبخت ما ملت که :

یکدم نشد که بی سر خر زندگی کنیم ایلیس کی سخا داشت که مابندگی کنیم کسی نیس از این سر تلقیناتچی بر رو که اونروز دهن اونائی رو که تا دو ساعت پیش با ونا فحش میداد ، میبوسید بیرسه که خدا نکرده مکه توهم شدی اون سکه که ازش پرسیدن چرا پارس میکنی و جلو میبائی گفت میترسونم ، گفتن پس چرا دم تکون میدی و عقب میبری گفت میترسم .

چونم آبرام بیخیال باش با این بازیها و دوز و کلک ها نمیتونی میون روزنومه چیها شکر آب کنی و دوتیرگی بندازی، این دیکه شوخی نیس ، این جهاد مقدس هر چه روزنومه چیه . ماس مالی فایده نداره باید توبه کنی اونم همونجائی که فحش داده ای . باید بشت رادیو رسما از همه معذرت بخائی ، باید توی تمام روزنومه ها عالم آشکار بنویسی که اشتباه کردم بیخشین، اونوقت هم واسه کفاره این گناه بزرگ بری چهار پنج ماه شمیرون لم بدی که حالت جا بیاد .

مختصر این آرزو که بتونی میوت روزنومه چی ها رو بهم بزنی ای شالله بچشمت خواهدموند . دیدی هم که غیر از دوروزنومه همه شون یکدل و یکزبون پته تورو رو آب انداختن . اون دوتا هم اهمیت نداره چون ما او اروروزنومه نمیدونیم روزی نومه میگیرم .

مخلص کلوم بچه ها ؛ دیدید تمام این کارا کار اوستا قلبهاس ؛ ولی بچوئ شما بقیه در صفحه ۶

از ما می پرسند

آی باباشمل امیغام بدونم چرا انتخابات در همه مملکت در عرض به روز یا به هفته یا به ماه شروع نشد و مثل سرشماری کذائی دوسه سال پیش به جا راتوم میگردند و بعد سراغ شهر دیکه میرفتند مثلا اول ساوجبلاغیها را بتله انداختند بعدش کوه دماوند را بلرزه در آوردند آنوقت سراغ رستم زابلی رفتند همینطور بتک تک شهرها را یکی پس از دیگری سرزدند و به کیل نفراشیده تتراشیده از آنجا برای ما تراشیدند .

مختصر اینکهر کدام از نورچشمی ها چهل منبر خونندند و از هر جا و خورده شدند و نذرشان بر آورده نشد بشهر دیکه تشریف فرما شدند . خواهش می کنم هر چی زود تر مارا از این دق دلی خلاص کنی و بهمون حالی کنی که به نفر بجند شهر خودش را میتونه بینده و چند منبر حق داره بخونه .

حق نظر

باباشمل - آی حق نظر ؛ بارک الله باین سوال کردنت . خودت میپرسی خودت هم جواب میدی . دیکه موی دماغ باباهم نمیشی . برو که حق نظرت کنه و عقل حسابی بهت بده . اینو بدون که توی این ملک چن تا نورچشمیس که از اینجا نشداز اونجا باید انتخاب بشن .

آش کشک خالته

بخوری پاته نخوری پاته



- راستی این کتابهای دکترات را راجع به چه نوشتی ؟
- راجع به علام ظهور امراض مسری
تعاریف دماغیه و عنعنات ملی در شخص و طرز تفکیر او . امسا مثل اینکله علامش در توهم دارد بروز میکنند ؟!



خبرهای کشور

ستون پیمنا و با

۱- چون اداره بازنشستگی بر خلاف اینکه اول اسمش کلمه باز قرار گرفته همیشه درش بسته است پیشنهاد می کنم که من بعد آنرا اداره بست نشستگی بگویند. این اسم از دو جهت مناسب است. اولاً با بسته بودن در آن خوب جور درمیاید؛ ثانیاً چون پرونده ها و قرار داد ها مدت زیادی آنجا بست می نشینند بنا براین این اسم از بامسمی بودن بالا تر رفته به فسنجان هم میرسد.

۱- مشهدی عباد

۲- آئی باباشمل! بالاغیر تا از قول مابآن مدیر سینما مایاک بگو ترا بخدا این فیلم هنسای عرب را اینقدر نیگه ندار چون می ترسیم بسکه بمونه ترشیده بشه و جزو ذخایر ملی در آاد و مادیکه حوصله نداریم بیشتر از این ذخیره ملی جا کنیم.

۱- سینما رو

در خفیه نویسی موقت ما که از لای در گوش میداد خبر میدهد که: در مذاکمه اخیر کارمندان شهرتاری در دیوان کیفور جمال دولت که های دفتر دار فتنه الدوله فعلی هم در میان بنوه مشارالیه در آخرین دفاع خود فرمود: لقب مرا بخودی فتنه الدوله گذاشته اند میبایستی الاغ الدوله (خودش همین لفظ را ادا کرد) بگذارند، زیرا من در عمرم آنقدر کارهای احمقانه کرده ام که حد و حصر نداشت و شاهد من خانم بنده است که در محکمه حاضر است. خانم هم بانهایت ایمان شهادت دادند که حق باشوهر من است و من یکمتر شاهد حماقتهای او بودم و باید تغییر لقب برای ایشان درخواست کرد.

این قسم دفاع در قضات بی اندازه مؤثر افتاد و بالا جماع آقای فتنه الدوله را تبرئه کردند.

نماینده اداره تبلیغات در ممالک آمریکای شمالی

در تعقیب خبری که راجع باعزام آقای بهرون مدیر نامه بهرام و عضو حزب عدالت نماینده کمی مطبوعات در ممالک آمریکای شمالی درج شده بود کلیه مدیران جراید از این انتخاب اظهار بی اطلاعی کردند، خود آقای بهرون فرمودند که بسمت نمایندگی مطبوعات عازم آمریکا نیستند بلکه سمت ایشان نمایندگی اداره تبلیغات در آمریکای شمالی است.

باباشمل - ملت و مجلس خود اداره تبلیغات را قبول ندارند آنوقت تبلیغات نماینده از طرف خود با آمریکای شمالی می فرستد و تقاضای تذکره سیاسی هم میکند راستی یکبارا بده راه نمیدادند گفت تیر و ترکش مرا بخانه رئیس ببرید. تا ببینیم داش مد آقای سر سفارتچی چه خواهد گفت.

باز از دیوان کیفر خفیه نویسی مخصوص باباشمل اطلاع میدهد که چندی قبل وزارت راه نامه به وزارت پیشه و هنر نوشته و پرسیده بود که آیا تراورس و آهن سادارید؟ وزارت پیشه و هنر نیز جواب مثبت داده بود. معذراً وزارت راه اقدام بخیرید تراورس و ساداز یک شخص خارجی بیبهای گرانتر نموده و باعث ضرر دولت گردیده است.

اکنون مدتی است دیوان کیفر از وزارت راه راجع بقضیه فوق توضیح می خواهد ولیکن جوابی دریافت نمیدارد. بنظر میرسد که میخواهند این موضوع را هم مثل پارسال در کمیسیون حل کنند!!!

رادیوی تهران شنوندگان رادیو اظهار میدارند که گویند کان رادیوی تهران هر روز بیبها نه گریز بصحرائی کر بلازده و چندین بار حضور آقای خواجه نوری رئیس کل اداره انتشارات و تبلیغات و معاون دوم نخست وزیرا در هر محفل و مجلسی برخ مستمعین میکشند و در عوض در دادن اخبار دادگاه جنائی باختصار میگردانند.

مردم از این قضیه نگرانند و میگویند که خدا نکرده مگر مقام منبع ایشان متزلزل است که باین قبیل پروباگاندها مشتیت میشوند.

باباشمل - چه آدمهای ساده ای! مگر نمیکن که الناس مسلطون علی اموالهم بشما چه، رادیو مال خودشه، خودش هم میدونه پشت اون چه بگه که بصلاحت نزدیکتر باشه. مگه شما آدمهای فضول باید از همه چیز سر در بیارین اگه خیلی حرف بزنین مثل اون روزنومه چی دوتا کلفت بار شما میکنه، اونو تخت میرین اونجا که عرب رفت و نئی انداخت!

۰۰۰۰ پیش از اینکه آقای کنیرا شهرتار شود مجله شان چراغ نداشت اما همینکه دم گاو دستش آمد رندون، هم بتیر ها چراغ زدند و هم بسیم ها یعنی کار دولا پهنا کردند.

باباشمل - بابا چون مردم عجب بغلی دارن، اهل محل برای بچه محلشون که شهرتار تازه شده چراغیونی کردن و شما هم دعا کنین که هر روز از به محله شهرتار سبز بشه که دیکه تهرون پاک ینگی دنیامیشه.

۰۰۰۰ اتومبیلهای دولتی سواری شماره ۴۰۶ و ۴۳۱ ساعت یازده و نیم روز جمعه گذشته با عده مخدرات محترمه و وسایل تفریح از راه کرج بچالوس تشریف فرما شدند.

باباشمل - تا کور شود هر آنکه نتواند دید!

۰۰۰۰ یکی از کله گنده های قم که امسال دوارت کلان نصیبش شده و لا اقل یکمیلیون مالیات قانونی آنرا می بایستی بپردازد با پانصد شصت تومان موضوع را بر گذار و مالانده اند.

باباشمل - چشم ندارا کور، آنقدر مالیات سیکار و قماش و زهر مار بدهند که تا کیسه پاره پوره دولت را بر کنند.

۰۰۰۰ سر نظارتچی هم پس از خبر عدم قبول کرسی از طرف وجیه المله شماره ۱ که گویا در نتیجه ملاقات با او دست داده است جدا دست و پا برای ریاست گرسیخانه میکند.

باباشمل - گل بود بسبزه نیز آراسته شد انشاء الله در ریاست گرسیخانه خدماتی را که در صندوقخانه کردند تکمیل خواهند فرمود.

۰۰۰۰ قند باری هم قبل از عزیمت خود به بنگاله در یک ملاقات و داعیه در غیاب بابا خیلی باو تاخته و حتی رفیق رشیدمان را نیز مجبور بتصدیق نموده است.

باباشمل - تو را خدا کاک اصغر ولتون کن! کاری نکن که عوض اینکه آش پشت پابرات بار کنیم پشت سرت دیزی سیاه بشکنیم!

۰۰۰۰ باز سر برده پشت صندلی ریاست مجلس که چندی پیش رندان ر بوده بودند جرو بحث شروع شده و کمیسیون کارمندان از رتبه هشت تا یازده تشکیل داده اند که انشاء الله برده از روی این سر بردارند.

باباشمل - اولاً معلوم میشه که راس راسی شنبه میخان مجلسو وا کنن. دوم اینادور هم جمع میشن و حسابای خودشونو میرسن و خرج اداره را زیاد میکنن و آخر سرم میفهمن بکه صلاحیت نداشتن.

۰۰۰۰ خاندانی آقای وزیر فرهنگ هم چهل سالست در اصفهان متوطن است هنوز آثار عتیق و زیبای آنجا را ندیده است (نقل قول از خود آقای وزیر در پشت رادیو)

باباشمل - الولد الحلال یسبه بالعم و الخال.

۰۰۰۰ خیابان فجر آباد هم یکی دو هفته است ترو تیز و هر روز آب و جارو میشود.

باباشمل - حتماً اتومبیل نمره یک ریاست شهرتاری از آنجا عبور میکنند و یا شاخ سنبل روییده که باید سر سبز و شاداب باشد.

۰۰۰۰ آقای مطلق (۱) در جلسه عشروپو بکه عده از پزشکان با مشارالیه کردند عصبانی شده و با گفتن سه چهار بار تعصب، تعصب، تعصب از اطلاق خارج شدند.

باباشمل: جانم تو هم مثل بابا بخودت تسلط داشته باش بیخود از کوره در ترو!

♦♦♦ مدار الملک جیهم هم بنابه تصویبات روزنامه المصور عربی بعضی ایام در جامع الازهر سردروس حاضر و حتی هر ربع مینشیند باباشمل - گفته اند: زگهواره تا کور دانش بجوی! انسان اگر اولی را از دست داد باید افلا تا کورش را بچسبید: بهر صورت ما موفقیت این نونهای باغ علم و لبیل گلستان ادب را خواهیم.

۰۰۰ راجع بجمل بلیط های راه آهن دادستان دیوان کشور از بنگاه راه آهن کتبا سؤال کرده ولی تا کنون جوابی دریافت نداشته است.

باباشمل - آئی مدعی العموم، قربونت برو تو هم به کلاه نو بر پشتم بخر والا حریف رندون نیسی!

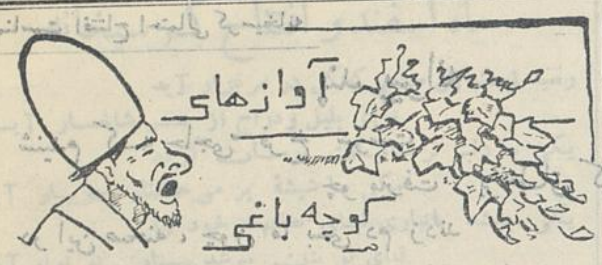
صفحه ۴

آزادگان (شما) بگیریند

کمان این است بخشنامه بمعال خود باباشمل - یز نبود ختم این راز های مابو الهام که یلکی هم معاد صادر کردن هم از در بهارستان باباشمل: مصلحت نیست که ورته در محفلر ندا فرمان (شماره ۵) ملت ایران یک اداره قاچاق باباشمل - اداره برای خود یکی را بده راه نم میرسد.

مهر ایران (شما) ایرانی را بهر باباشمل - آقا بالاسرها بقدر و بقدری خوب دند که میدانند هر بلا می خواهیم کرد.

اقدام (شماره ۱۹) باندازه تب نوشتن نمیباشیم باباشمل - خد مینویسی «نیباشیم» کرده اید بهر صورت حر و درجه بگذار هر و گذشت و لش کن عصر اقتصاد (شما) آمریکا را بشنا باباشمل - قلا شناختن آمریکا را اداری و بازاری مابا باباشمل - آمریکا مخصوصاً این آخر بهر خود ببول ملت و س را فرام می کنند مثلاً باختر (شماره ۲۲) دنیا برای آزا باباشمل - دنیا بوی کباب



بیان حال عده ای از کرسی خریدگان؟
 ما بدین در زپی حشمت و جاه آمده ایم
 بهر جاه و زرو سیم اینهمه راه آمده ایم
 گفته بودند در این خانه گنه میبخشند
 زین سبب ما همگی غرق گناه آمده ایم
 اسکناس صدی و سبزه خش دیدیم
 اندرینجا پی آن مهر گیاه آمده ایم
 راز پوشی بنمائید رفیقان از هم
 زانکه ما رأی خران نامه سیاه آمده ایم

م. ف. لادری
منتظر الصداده؟
 خیال شغل صدارت چو جام جم دارد
 زمصر دورا گر میشود چه غم دارد
 بدرد سخت تعاریج مبتلا گشته است
 کلاه خیکی از اینروی محترم دارد

م. ف. لادری
اعلامیه شماره ۴ ابرام خواجه
 فتوی رکنی دین دارم و عهدیست قدیم
 که منم دشمن آزادی و یار زروسیم
 تو مپندار که این عهد فراموش کنم
 یا در این ره کنم از وسوسه اقران بیم
 فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
 که منم با همه خصمان قلم یار و ندیم
 سودی از باب جراند ز مقامم نبرند
 آری، آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
م. ف. لادری

نیش و نوش
 یار از خس و خار، دسته گل میسازد
 دیبای گرانبها، ز مجل میسازد!
 یعنی که به تیشه و تبر، داش اسمال
 هر هفته، دو جین مدیر کل میسازد!
یا بعبارت دیگر:
 در میان هنر وران جهان
 هر کسی، قهرمان یک بازی است
 خان سرتیپ هم بکشور ما
 قهرمان مدیر کل سازی است!
شیطانک

کلمات طوال

در کتب اخلاق ذکر شده است که
 بایستی بحرف بزرگتر گوش داد، پس
 چرا خانمهای ما که همیشه ادعا میکنند
 شوهرانشان دو برابر سن آنها دارند،
 گوش بحرف شوهرانشان نمیدهند؟
 بسیاری از آقایان صدای ماشین تحریر
 را اگر مردها ماشین میکردند، نمیتوانستند
 تحمل کنند.
 عشق بازی زنها در زناشویی شروع
 میشود یعنی همانجائی که عشق بازی مردها
 ختم میگردد.
 گویا بوسه برای آن اختراع شده
 است که لبها را بیند و چند دقیقه اختیار
 حرف زدن را از خانمها سلب کند.
 مخترع ماتیک زن بدگمان و حسودی
 بوده است و بدین وسیله موفق شده است
 که آثار جرم را در چهره شوهر خود
 پیدا کند.

رعد امروز (شماره ۹۲)
 اینک همه کس نگران جنبش و لرزش
 اجتماعی شاست...
 باباشمل - اینکه منتظر جنبش اجتماعی
 مائی حرفی است، انشاءالله هم میجنبیم اما
 لرزش اجتماعی را درست بجا نیاوردم.
 مثل اینکه خیال میکنی ما خر بوزه
 اجتماعی خورده ایم که باید پای لرز اجتماعی
 هم بنشینیم.

نجات ایران (شماره ۲۶۹)
 در کاخ بهارستان - در جستجوی
 مشروطه؟
 باباشمل:
 ز کنج مدرسه حافظ مجوی گوهر عشق.
 قدم برون نه اگر میل جستجو داری
نامه مردم (شماره ۹۸)
 انتخابات را تمام کنید
 باباشمل - ویک راه دخل دیگری برای
 خودتان پیدا کنید، زیرا دیگر انتخابات
 شورش در آمد.
فهنک (شماره ۲۶)
 مجلس امتحان میدهد.

باباشمل - روز چهار شنبه گذشته بد
 امتحان نداد ولی مثل اینکه بعضی ها در
 امتحان تقلب می کنند.
افکار ایران (شماره ۳۴)
 علل بزرگ عدم موفقیت ما
 باباشمل - پیدا کردن مزاجهای مستعد
 و هندوانه زیر بغل آنها دادن و سر خر
 برای خود تراشیدن.

کدام سینما برویم؟
 باباشمل - تا شپش تیغوس و این
 سالونهای کثیف و این بی نظمی هاست
 بهتر است اصلا سینما نرویم.
سخن
 شماره ششم مجله سخت را
 بخردید و بخوانید و بدوستانتان
 نشان دهید.
 ۲-۲



آزادگان (شماره ۶۳)
 بگیرید بتهمت و بسکشید بمجرد
 گمان این است دستوری که یزید بطور
 بخشنامه بعیال خود میدهد.
 باباشمل - یزید خودش اینقدرها حقه
 نبود ختم این در اروح یکی از کله گنده -
 های ما بلو الهام کرده بود.
 یکی هم معلوم میشود بدعت بخشنامه
 صادر کردن هم از یزید ملعون است.

در بهارستان چه خبر بود؟
 باباشمل:
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز.
 ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست.
فرمان (شماره ۱۰۵)
 ملت ایران برای اداره تبلیغات جز
 یک اداره قاچاق رسیت دیگر قائل نیست.
 باباشمل - حالا ببین رؤسای این
 اداره برای خود چه عنوانهایی قائلند.
 یکی را بده راه نمیدادند خانه کدخدا را
 میبرسید.

مهر ایران (شماره ۵۷۹)
 ایرانی را بهتر بشناسید!
 باباشمل - بیخیال باش زیرا این
 آقا بالاسرها بقدری خوب مارا میشناسند
 و بقدری خوب دندانهای مارا شمرده اند
 که میدانند هر بلای سر ما بیاورند تحمل
 خواهیم کرد.
اقدام (شماره ۴۱۹)
 باندازه تب شدت کرده که قادر بر
 نوشتن نمیباشیم.
 باباشمل - خدا شفات بدهد. اما چرا
 مینویسی «نمیباشیم» مگر همه تنان تب
 کرده اند.

بهر صورت حرف بابا را گوش کن
 و درجه بگذار هر وقت دیدی تب از ۳۸
 گذشت و لش کن.
عصر اقتصاد (شماره ۵۶)
 آمریکا را بشناسید.
 باباشمل - فعلا که بد بختانه ما وسایل
 شناختن آمریکا را نداریم فقط دزدان
 اداری و بازاری ما با بدست آوردن پول حلال
 و پاسپورت، آمریکا را از نزدیک میشناسند.
 مخصوصا این آخریها بعضی برای دوستان
 خود با پول ملت و سائل شناختن آمریکا
 را فراهم میکنند مثلا رئیس اداره تلفنات
 باختر (شماره ۲۲)

دنيا برای آزادی ما برای چه؟
 باباشمل - دنیا برای کیاب ما هم برای
 بوی کیاب.

شماره ۴
 کی بر خلاف
 قرار گرفته
 هاد می کنم
 یکی بگویند
 است.
 خوب جور
 و قرار داد
 نشینند بنا
 الا ترورفته به
 ری عباد
 میر تا از قول
 ترا بخدا
 و تیکه ندار
 ترشیده بشه
 یکه حوصله
 جا کنیم
 رو
 اشمل اطلاع
 اه نامه به
 سیده بود
 بود؟
 خواب مثبت
 قدم بخرد
 رجی بیهای
 لت گردیده
 کیفر از
 توضیح می
 نمیدارد.
 موضوع را
 کند!!!
 میدارند که
 وز بیبانه
 بار حضور
 ها نتشارت
 زیر را در
 میکنند
 گاه جنائی
 و میگویند
 ایشان
 با گاندها
 ای مگر
 اموالهم
 خودش هم
 ش نردیکتر
 بایبید از
 ملی حرف
 تا کلفت
 اونجا که

بناسبت افتتاح احتمالی کرسیخانه

پند پیرانه

شیندم که حاجی فرخ سرشت
 چو میرفت ، بر طاق کرسی نوشت :
 در این صحنه ، چون ما بسی دم زدند
 ورق پاره ها بر سر هم زدند
 گرفتند کرسی به تدبیر و فن
 ولیکن نبردند ، با خویشان
 چو باید سر انجام از این گوشه رفت
 خنک آنکه با مایه و توشه رفت !
 تو ای خواجه ، کاینجا نهی پای خویش
 ز امروز کن فکر فردای خویش!
 نه در بند مسکین و درویش باش
 که در فکر آسایش خویش باش !
 ز کرسی همان به ، که سودی بری
 نه بر جاش بگذاری و بگذری
 اگر شد ز گشت مه و آفتاب
 همه خانه ویران و کشور خراب
 بگو (تازه باد آن همایون درخت
 که در سایه اش میتوان برد رخت)
 ز بهر کسان در تکاپو مباش
 تو باید که باشی ، کسی گو مباش !
 خموشی گزین مرده وار ای پسر
 کز آن مرد یابد وقار ای پسر
 چو رد گشت قولی و تکذیب شد
 تو ریشی بجنبان که تصویب شد !
 چو از گفته ات بچه ها ، رم کنند
 بز زنگ تا شیطنت ، کم کنند !
 ز خشم و غضب ، چهره پرتاب کن
 وز آن ، زهره بچه ها ، آب کن ،
 زینه ریش خود ، تا بنافت رسد
 کزین رشته ، سود گرفت رسد
 تو با پشم ؛ عنوانی آور بدست
 جهان را ، دگر پشم دان هر چه هست !
 غرض گر بحق یا خطا رفته ایم
 تو نیز آنچه جان رو که ما رفته ایم !
 زاغچه

حساب باباشمل

چهار عمل اصلی

برای نوآموزان سیاست

سی سال سابقه اداری + ۶۶ سال سن واقعی : ۲ (بعقیده خودش) + یک دوره کامل قوانین و آیین نامه ها - عمل + یک مغز محافظه کار + یک کلوب دوستان × حق استخراج از نمک معدن + یک دل: سنبل شامیان و سرکش الدوله مجازی + آرزوی وزارت + یک دست لباس کلف تازه - چوگان کلف + یک عمامه و یک قبای کهنه یادگار دوره جوانی + چند دستگاه لکوموتیو فکسنی اطریشی - همه اش = محمد سرور المهادین
 یک مشت خاطرات کهنه از لندن و واشنگتن + یک دستگاه قلیان دایر × یک کیسه تنباکوی حکان + یک دیپلم مدرسه سیاسی بسال ۱۳۳۰ قمری - عشق وزارت + قناعت بمعاونت - برش در کار + جزئی اطلاعات قضائی + بدمنصبی در دوره کفالت + یکصدای دو رکع + ارادت تازه به آقای مطلق - کلاه پوست + توپ و تشر به ارباب رجوع - بشت بند + دستور یک فنجان کاکائو پس از جارقتن - آوردن کاکائو = کفش طلائی
 یک جسم ثقیل + یک صورت پهن + یک جفت چشم ریزه : یک عینک گنده + یک آهنک خیلی خیلی ملایم + یک بست هفت هشت ساله - عمل + عشق مغرط بچلو کباب داش اسمال + قوه سازش : وزرای مختلف چاپارخانه × (۷ سال گذشته + ۸ سال آینده) + یک قلب پاک و صاف - زن و بچه - داعیه + یک مشت آرزو - رنگ و بو = محمد حکیم المهادین
 یک پیر جوان نما + قیافه تودل برو - بیرون آمدن + یک جلد ترجمه کتاب ماگدالین و مقالات آرتور بریزبان : چند شماره شفق سرخ + آزادت عبیدانه بمرشد مشتی - صداقت در رفاقت + علاقه بمقام + یک قلب خونین : هزار نفره - وفا + جفا + یک پورس چلو کباب امیربال × ۲ روز زهفته + یک دستگاه اتومبیل : تمام رقفا = ابن سهد بیراه

آگهی

چون تعداد آراء اینجانب مرشد هشتی ۸۸۸۸ و خودم هم هشتی هستم و عدد هشت برای بنده خوش بخت و باشکون است لذا خواهشمندم مرده و دوستان و مخصوصا باباشمل من بعد بنده را بجای مرشد هشتی مرشد هشتی خطاب کنند.
 مرشد هشتی « مرشد هشتی سابق »

شکر از شهرتاری

بدینوسیله تشکرات خودمانرا از الطاف شهرتار که از روی کمال حسن نیت دستور فرمودند مقدار کافی شن برای رونق کار ما در معابر بریزند ابراز میداریم. امیداست کله گنده ما از این قبیل افراد که دارای ذوق و ابتکارند استفاده نمایند.

جماهه چشم پزشکان تهران

اینهم گمگم رادیوم ؟!
 ساعت چهارده و سه ربع روز دوشنبه ۱۴ بهمن - « انوشیروان روزبه را مأمور کرد که کلیله و دمنه را از هند جمع آوری کند . »
 بچه ها میکن که ابرام خواجه اهل کتاب و قلمه و نمی باس باب برزوبه طبیب یادش بره . روزبه چی؟ کشک چی ، بشم چی ؟!

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا فنجی
 محل اداره : خیابان شادآباد جنب کوچه نهرالاسلام تلفن : ۸۶-۵۴
 مقالات و زرده مسترد نمیشود . اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است . بهای لوازم خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است .

بهای اشتراک

یکساله : ۱۷۰ ریال
 ششماهه : ۸۵
 بهای تک شماره یکروز پس از انتشار دو مقابل خواهد بود.

درد دل باباشمل

بقیه از صفحه ۳

این اوستاقلیها باید بدونن که این ملت زیر خاک و خون خواهد خوابید ولی دیگه زیر علم صد رنگ اینا نخواهد رفت . این اوستاقلیهای ارقه که از اول مشروطه مثل کنه بتن این ملت چسبیده ان بایسد بدونن که اگه هم این صداهای روزنومه هابکوش اینا خوش آیند نیس باید بشنوند ، زیرا این صداها که بلند شده است صدای

مردم بیچاره ایست که تشنه آزادیست و هر آن بلندتر خواهد شد و هر گوشی که آن را نخواهد بشنود پرده گوشش را پاره خواهد کرد ، هر چشمی که تاب دیدن خورشید آزادی را ندارد کنده خواهد شد و هر سر مغروری که به پیشگاه ملت خم نشود بیاد خواهد رفت .
 آخر کمی هم نگاه کنید ، فکر کنید مستبد های قدو نیم قد همه شان محکوم باعدامند و هر کس هم از آنها طرفداری کند شریک سر نوشت آنها خواهد بود .
 والسلام نامه تمام

اصلا خود نیومده همه تور اونائی را که حق عوض خدمتهائی میکنند همه اش شمارا بخدا این مختاری و این سرخ کوک میک خودش دو مثال باشه و بشینه خود کنه تا بفهمه که اند افلا برای روز بزرگی هستند پراشون براشون خوب ا سیلو مثل سنکک بود ، اگه آمبول گر باس محله شمشیرش گردن اگه انتخابات به کمی انصاف همه کارهاش از دیگه آنوقت بر مطلبی پیدا نمیشد را باش بر کنید تا شوم باشه گیرو خیا بونای تهرون بتونید چندتا چر اش را راس و ر بنده اید . یا اینکه از تنگ یخچال صغیر ها در ابرق و وارو در قوز آباد مط شله قلمکاری در بچیوید . آخه کار حسد بگذره که یکنفر کذائی کار عزرائی شما بتونید اینقدر خودتان و مردم را اگه طالب یزدی را که از راه حلال قاچاقی بمکه بره لعنتی سرش را مش این صورت شما از روزنومه های روزنومه خلا فیهیدید میخواد که آدم ای بکیره و حق این کنه اگر حسابش روزنومه چیها ، و ابن سعد و همه باقاب طلا بگیرین آویزان کنید همین سیلو را تو ظرفها گل تو طاقچه خود چاک دهنتون باز بگیرید .

شماره روزنامه چیپا

اصلا خوبی بشما روزنومه چیپا نیومده همه توت نك بحرامید و قدر اونائی را که حق بگردن شما دارند نیدونید عوض خدمتہائی که دیگران در باره شما میکنند همه اش درحقوقت بد میکنند . شمارابخدا این همه مضمون واسه احمدی و مختاری و ابن سعود و نون سیلو و شکر سرخ کوك میکنند که چی؟ آخه آدم باید خودش دو مقال و نیم هم انصاف داشته باشه و بشینه خوب فکر هاش را سرهم کنه تا بفهمه که اگه اینها بجهم بدی کرده اند اقلای برای روزنومه چیپا که نعمت بزرگی هستند پس دیگه چرا عوض خوبی هاشون براشون مایه میگیرند .

خوب اگه مختاری نبودا که نون سیلو مثل سنگکهای دو آتسه خوش خوراک بود، اگه آمبول احمدی چندصدتارا روونه کر باس محله نمیگرد، اگه ابن سعد بسا شمشیرش گردن طالب یزدی را نمیزد ، اگه انتخابات آزاد بود، اگه محترکین به کمی انصاف داشتند ، اگه دولت علیه همه کارهاش از روی عقل و حساب بود، دیگه آنوقت برای شما روزنومه چیپا مطلبی پیدا نمیشد که چند صفحه روزنومه را باش پر کنید آنوقت می باس از صبح تا شوم باشنه گیوه هارا وربکشید وهمه خیابونای تهرون را زیر پا بزارید بلکه بتونید چندتا چرند پرند پیدا کنید و همه اش را راس و ریس کرده تو روزنومه بندازید .

یا اینکه از تنگی قافیه مجبور بشید از بیخچال صغیر ها و باریدن برف و باران در ابرقو و وارونه شدن بار الاغی در در قوز آباد مطلب بتراشید و به آتش شله قلمکاری درست کرده بعلق مردم بچیونید .

آخه کار حساب داره باید سالهای سال بگذره که یکنفر مثل احمدی پیدا بشه با آمبول کذائی کار عزرائیل راسبک کنه تا آنوقت شما بتونید اینقدر در روزه درازی بکنید و سر خودتان و مردم رادرد بیارید .

اگه طالب یزدی پیدا نمیشد که پولهای را که از راه حلال بجیب زده و رداره و قاچاقی بمکه بره آنوقت ابن سعد باشمشیر لعنتی سرش را مثل خیار از تن جدا کند در این صورت شما از کجا می تونستید هرروز روزنومه های رنگ و وارنگ بیرون بدید حالا فهمیدید که چقدر بی انصافی میخواد که آدم این همه خوبی هارو ندیده بگیره و حق این جور آدمهارا اینطور ادا کنه اگه حسابیش را بغواهدمی باس شما روزنومه چیپا، عکس مختاری و احمدی و ابن سعد و همه بازیگران عصر طلائی را باقاب طلا بگیرید و بدیوار اطاعتون آویزان کنید همینطور شکر سرخ و نون سیلو را تو ظرفهای قیمتی ریخته و عوض گل تو طاقچه خونتون بزارید نه اینکه تا چاک دهننتون باز شد فوری برای او نامایه بگیرید .

۱. روزنومه خون

ستون خانمها پیغوم نه نه ممل

به خانومای تهرون

آی باباشمل ! اون چن روز پیشا کاغذ مفصلی برات نوشتم . اینطور که میکن کارهای بستخونه مبار که بد نیس، کاغذارو زود میرسونه ، من میخواستم دیگه بشما ددر سر ندم . تا امروز یکی از پسر ام به روزنومه میخواند که اسنش راستی بود، به جایی از اون روزنومه نوشته بود که زنای طیرون به قالی بافای خراسون ایراد کرده اند و توی صد تاروزنومه هم که اسماشون یادم رفته داده ان چاپ کرده ان که قالی بافای خراسون بچه ها رو از پدر و مادرشون باقرون وسطی میخرن و کاراز کرده شون میکشن و نمیزارن این بچه ها به مکتبخونه برن . که وطن پرس بشن و برای وطن حکار بکنن . به چیزائی نوشته بود که من با این سند و سالم وار فتم و میخام از جانب قالی بافا با ونائی که ایراد گرفته ان جواب بدم و شما اگر با این خانوما آشنائی دارین تو روزنومه تون بهشون بنویسین اولادر خراسون دیگه قرونی پیدا نمیشه که این وری و آنوری و وسطی داشته باشه همه پولا کاغذی شده و اون هم از بسکه دسای شیره ای و تریاکی بهشون مالیده شده اونقدره چرك شده که آدم از دیدنش چندشش میشه . دویمین قالی بافارا هیچ کسی ندیده و نشنیده که بچه هارو خرید و فروش کنن و این مسئله بکلی دروغ اس اما مردم از بی چیزی بچه هارو میارن اون جا اجیر میدن .

سومن اونکه از این بچه ها هزار تا توی خیابونا و کوچه های خراسون بسا لباسای پاره پاره بخش و بلاهستن واگه پدر یا مادری داشته باشن همینقدر است که بتونن شیره و تریاک خودشو نواداره کنن . چارمن اگه پدر و مادر چیزی داشته باشن چطور حاضر میشن که بچه شونو بفروشن و یا بزارن اجیر بشه .

حالا او مدیم و این قالی بافا بچه هارو بمیل خانمای طیرون ول کردن و در مکتبخونه ها هم باز بود . که میتونه بچه شو بمکتبخونه بفرسته که وطن پرست بشه ، آخر بچه لباس میخاد ، کفش میخاد کلاه میخاد کاغذ قلم، دوات میخاد ، کتاب میخاد .

این پدر مادر از کجا فراهم کنن ؟ حالا جای شکرش باقیه که پس از رفتن اون شاه چند تا از این کارخونه ها مونده که این بچه هارو از توی خیابون ها جمع و جور بکنه . اگه این کارخونه ها نبودن همه این بچه هارو بکدها اضافه میشدن حالا بابا جون باون خانوما بگو اون بالا بالاها نشسته این و خیر از بائین بائینا ندارین . نکا بجیب و کیف پرتان نکنین نگاه بکیسه خالی فقرا کنین و اونوقت از اون بالا بالاها حرفهای گنده گنده بزنین

نه نه ممل (بقیه در صفحه ۸)
ما و بریتانیای کبیر
عنوان سلسله مقالاتی است که در روزنامه
کانون منتشر خواهد شد .

اختلاس از حکیم قآنی

ماه اسفند و افتتاح کرسیخانه

رسید اسفند آن ماهی که گل در مرغزار آید
نوای بلبل و دراج از هر شاخسار آید
یکی بادلبر ترسامیان بوستان گردد
یکی با شیشه بر می کنار جو بیار آید
یکی بخشد بانباری قباى كهنه خود را
قباى نو بتن پوشد بیستان نو نوار آید
کشاید مجلس ما را شهنشاه جوان ما
وکیل ازهر طرف آنجا قطاراندر قطار آید
تو گوئی فی المثل مجلس بهشت عدن را ماند
که هر رند گنه کاری مرآت را خواستار آید
یکی ببند که شد کرسی حاجی خالی از حاجی
گردد لب را بدندان مات صنع کردگار آید
نمین چونت کرسی حاجی ببیند گریه آغازد
کز آن کرسی بیاد حاج عمو اسفندیار آید
بباید شاد معبودی بوصل کرسیش لیکن
دوام آنجا تماشاچى همی بسا حال زار آید
بدر گاه خدا صادق دعایش این بود اکنون
وجیه المله در رد وکالت پایدار آید
دعایش مستجاب ار شد بروز افتتاح آنجا
ریاست خواه صادق بادل امید وار آید

م . ف . لادری

باباشمل - مخفی و پوشیده نماند که شعر را ناتمام گذاشتن خود صنعتی است که متقدمین بوجود آن بی نبرده بودند و اخیرا در دستگاه شعر بافی باباشمل توسط لادری اختراع شده و این اختراع هم از کارهای زمامداران و کله گنده های ما اقتباس گشته و انتظار داریم که شعر بافهای دیگر هم صنعت ناتمام را در شعر های خود بکار برده و نگذارند زحمت لادری ما بهدر رود .

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۱۱۳	۱۱۱
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۷۸	۱۷۶
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۶۳	۶۴
توده کمپانی	۱۰۰	۷۰	۷۲
سوسیته آتونیم همهران	۱۰۰	۶۸	۶۸
نفیس و بنی اعمام	۱۰۰	۱۳	۱۲
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۰	۱۷۶
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۴	۲۴
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۳۲	۳۱
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۴	۳۵
جبه آزاد	۱۰۰	۲۴	۲۴
شرکت تعاونی	۱۰۰	۵۳	۵۳
چاپ مسعود	۱۰۰	۶۰	۶۰
شرکت بانوان	۱۰۰	۱۰۴	۱۰۴

هفته گذشته بازار رو بر راه بوده است . سهیل و شرکاء بعلت بافشاری ابرام خواجه و استعفای موقتی داش اسمال تنزل کرد . میلیسپاک کارتل باوجود نشر اعلامیه ها و تعریف و تمجید از صاحبان سهام و باز کردن شعبه جدیدی باسم «بخش» رو بتنزل است . شرکت تضامنی ضیاء در نتیجه پروپاگاندا آتشین در بازار مکاره بهارستان ترقی کرد . توده کمپانی سهام جدید خود را در ساری فروخته و رو بترقی است . نفیس و بنی اعمام تنزل میکنند . به بنگاه ایران پیر ضعف مزاج مستولی شده . شرکت لاهیجان وضعیتش را در خلخال تثبیت میکند . سندیکای خانه بدوشان سخت تنزل میکنند و مارک تجارتی شان را با روزنامه وصله کاری کرده اند سوسیته آنو : ان ، اتحاد ملی ، جبه آزاد ، شرکت تعاونی ، چاپ مسعود ثابت اند . شرکت بانوان مشغول لباس عید بوده و ثابت مانده است .

۲ (بعقیده)
عمل + يك
راج از نك
+ آرزوی
+ يك عامه
اهل كومتیو

باونین
يك دستگاه
رسه سیاسی
- برش دركار
+ يكصدای
ست + توپ
ن كاكاوئیس

چشم ریزه :
ك پست هفت
+ شمال
+ قوه
گذشته + ۸
- داعیه +

المهاونین
آمدن + يك
چند شماره
ت در رفاقت
وفا + جفا
يك دستگاه

و دم هم هشتمی
شكون است
ل من بعد بنده
شك .

مشتی سابق

نار که از روی
ای رونق کار
گنده ما از این
مانند

ان تهران

۱۴ بهمن

له و دمنه را از

لمه و نمی باس
ی ، بشم چی!

تلفن: ۸۶-۵۲
حك و اصلاح
س و آگهیها با

خواهد بود.

ملت از مجلس چهاردهم میخواند که: ۱- رأی دادن زابه با سوادها (اعم از مردوزن) منحصر نماید. ۲- قانون موسوم باصلاح قانون مطبوعات مصوب دیماه ۱۳۳۱ را لغو کند.

ستون خانمها

باباجون سلوم احوال بابا چطور دماغت چاقه انشاءالله که سر کیفی گرچه از درد دل دفته بیشتر همچی فهمیدم به خورده بگری که چرا و کیل نشدی غصه نخور پول و پوله خرج نکردی که دلت بسوزه فقط یک اعلون بدرود بفال چسبوندی که مام اومدیم اما به خورده شل، اومدی با اینکه مردونه اومدی چماق و چبقت هم همراه بود رفقا حقاره و بهت زدن رفتن لواشون و هر جوری بود خودشون و چسبوندن توهم بامیدی که از این دوازده تا یکیش خودتی با خیال ششونک نشستی و چیق کشیدی نمیدونستی رفقا فوت کاسه گری رو بهتر از تو میدونن و چارتا پیرن بیشتر پاره کردند.

حالا که گذشت و هوو نظوریکه خودت هم گفتی برگشته‌ها صلوات اما بجون بابامن تازگی خلیلی خوشحالم که و کیل نشدی برای اینکه توهم که میرفتی تو کرسیخونه با اونای دیکه رفیق میشدی و در عالم رفاقت و لوطیگری هم خوب نبود پاتو کفشون کنی یعنی عیب هاشونو حالی کنی، مجبور بودی دکون رک گوئی را نخته کنی و روزا تو اتول لم بدی و بری کرسیخونه هفش ده مرتبه بگی صحیح است، احسنت، باقید دو فوریت، مصالح کشور، چن دغه هم از جات باشی و بشینی دیکه بگو به بینم چیکار میتونستی بکنی مکه نشیندی که میگن خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. اگر میخواستی به حرف حسابی بزنی ناچار بودی که زود استیفا بدی و دکشی، تازه بابا از بچه شهریها باید خیلی ممنون باشی آگه بی حرف پیش خوب هم توشون پیدا بشه همین هفش تانی هستن که از بانخت انتخاب شدن الحق والا نصاب برو بچه‌ها زحمت کشیدن یعنی نصیحت تورو گوش کردن، پولرو گرفتن و رشد ملی خودشونو نشون دادن پولدارا رو تو خماری گذاشتن. بیایو ببین چه آدمائی سراز صندوق شهر سونا در آوردن که آدم راستی راستی شاخ در میاره منکه والله چشم آب نمیخوره که دوره چاردهم از سیزدهم بهتر بشه. باید فاتحه اصلاحات این دو ساله روهم پیش پیش خونده. اصلا میخام بگم الان دو ماهه که مجلس بسته است چه فرقی با انوختی که مجلس باز بوده کرده است (بقول اداریها در جریان است) بخدامارو بغیر اینا امید نیست. خواهش از بابا دارم و چون میدونم حرفت خیلی اثر داره دو کلمه از قول این به مشت مردم گدا باین آقاییون تازه وارد بگی که وقتی بکرسینخونه اومدن شرهم نرسونن، همین و ما میونیم. به پول مفتی از جیب این ملت بیچاره بگیرن و اونارو بامام رضای غریب بیبخشن.

آبجی خجول

دو مسئله حساب

برای بچه های دبستان

۱- یکی از کرسی نشینان دوره چهاردهم رویهم رفته ۲۵ متر قد و بالای کج و معوج دارد معین کنید اگر ملت هم قد این آقا پارچه قماش داشت که این شب عیدی یک پیرهن درست میکرد بیشتر راحت بود یا حالا که یک کرسی نشین مثل شاخ شمشاد دارد؟

بکسانیکه جواب صحیح بدهند هم قد این کرسی نشین پارچه پیرهن جایزه داده میشود.

۲- مسافری از ایستگاه قم تا ایستگاه تهران همه جهت ۵۴ ریال کرایه مسافرت و حمل و نقل اثاثیه و بار و بندیل سفر خود را پرداخته است و از ایستگاه تهران تا پاماشین ۱۵۰ ریال مایه رفته است معین کنید فاصله بین ایستگاه تهران تا پاماشین را در صورتیکه فاصله ایستگاه قم تا ایستگاه تهران درست ۱۸۵ کیلو متر است - بکسانی که جواب صحیح بدهند یک بلیط مجانی از تهران تا قم انعام داده میشود که شب عید بروند آنجا و از جانب باباشمل ها نایب الزیاره باشند.

۱- مهندس تهوم



برای بچه ها

اتک متک تو طاقچه

شم، رم، پالونجه

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

این روزا شهر تازی

توش هست دادو هواری

شهرتار تازه داره

سر از کار در میاره

هر کس نغا د بجنه

رو سینش دس میداره

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

ایکاش همه ادارات

همچی بشند هیسات

او نجا کسائی هستن

خود را بیز بستن

باشون می بازی کردن

کسی جرئت نداره

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

واس حکمت داده بودیا

افسوس که داش میلبسا

شاخ شدن داشت که بکدم

عیشش شو د فرام

گفتش میخام بدونم

هسین شما چه کاره

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

ملت نداره تنبوت

نیس توی سفره اش نون

شام درس نخورده

نصفیش ز تیفوس مرده

فیل تو یاد هند کرد

بمن چه ربط داره

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

یه چیز دیکه بگویم

آقای صدیق اعلم

این استاد که میرن

شاگرداشون چه میکنن؟

ایناساق بیکن

تا اون تشریف میاره

میخ، ملخ، شازاده

تپ، توپ، کناره

شاگرد چی فدایت

بگذار بگسم برایت

شاگردشون کجا بود
اسم اینسا اوسا بود
اونی که دکتر نیش
اوسای من در آره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
داس لب واسه قماش
دیسکه زده بهاشا
قماش واسه فقیراس
نه که واسه وزیراس
بکت قماش عزیزم
واسه فقیرا پاره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
این اردو مستشارا
متر نموده ما را
ما شینشون چپ و راس
حقو قشوت سرماس
چون وقت مال ما شد
اشکال سر در میاره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
داس اسمال از وزارت
با اون همه حرارت
باسم پول نبودن
دل سردشون نبودن
گویا میخاد از اون
رو اینجا هم بداره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
شکر ز ماه دیکه
کم میشه همچی میکه
هر ما کنیم ترقی
زین مستشار بسرقی
جرئت نداره هیچکس
صدا شو در بیاره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
این مضحکه که حالا
اون مستشار بالا
میگه که ملت میجز
فرموده، تو برانتر
باید گذاشت «اما»
هیچکس خبر نداره»
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
برسیدت از روانی
داری شاهد (گواهی)
ادمش را داد تکنونی
گفتش اینه، میدونی
تعریف اینت از اونم
حالا اینت حکمو داره
میخ، ملخ، شازاده
تپ، توپ، کناره
مهندس الشعرا

